ادامه یادداشت اول

جامعه مدنی، قانون مندی و حق مداری در عرصه مالیات

قانونیـت در عرصه اقتصاد ، روشـن شـدن حساب و کتاب هاست . مورد سنجش مالیاتی قرار گرفتن همه فعالان اقتصادی است . بدون پرداخت مالیات از طرف تمامی فعالان اقتصادی اعـم از اصناف و نهادهـای اقتصادی پنهان ، قانونیت و مسـئولیت مدنـی تحقق نخواهد یافت. مالیات دهنده در صورتی این احساس را خواهد داشت که با دادن مالیات به مسئولیت مدنی خود عمل می کند ، که بداند آیا وصول مالیـات از تمامی مکلفین به آن ، به درسـتی صـورت گرفته یا نـه ؟ ، و نیز باید بداند که ، مالیاتی که می پردازد ، به کجا و به کدام خزانه و حسابی می رود و صرف چه اموری می شود ؟ اگر برای هر شـهروندی این مسئله روشن باشـد ، اکثریت مردم ، با میل و رغبت مالیات حقه را پرداخت خواهند کرد . چون هر فردی می تواند در ازاء مالیاتی که می پردازد ، متوقع باشد که در محله و شهر و دیارش ، مدرسه ، ورزشگاه ، کتابخانه و بیمارستان خوبی تاسیس شود و یا امنیت در تمامی جنبه های آن برقرار باشـد .مردم مالیات می پردازند تا هوای سالم استشمام کنند ، مالیات می پردازند تا در رسانه های ملی برنامه های خوبی ببینند ، مطبوعات آزاد و مستقل مطالعه کند وآزادانه به اطلاعات دسترسی پیدا کرده و یا آزادانه بتواند قلم بزند ، یک شهروند پرداخت کننده مالیات ، نمی تواند شـاهد ریخت و پاش ها و ندانم کاری های دولتمردان باشد و یا اینکه این همه فسادهای مالی را تحمل کند . از منظر بحث جامعه مدنی ، تضمین کننده علنی و شفاف بودن مالیاتی ، تحمل وجود اتحادیه مستقل مالیات دهندگان و رواداری نظرات و پیشنهادات اصناف و تشکل های مدنی ویا نمایندگان مسـتقل در تصمیم گیری های مرتبط با آنان است . نهادهای مدنی و تشکل هایی که قادر باشند با بررسی هایی که در حـوزه های ذیربط انجام می دهند به مردم گزارش دهند که با مالیات آنها چه می کنند . اصناف و اتحادیه های مستقل مالیات دهندگانی که بتوانند در جایی که حقی از اعضایشان ضایع می شود ، اعتراض کند و نیز معترض باشد که ، چـرا از ما بهتران مالیات نمی پردازند و چرا فشار مالیاتی عمدتاً بر دوش حقوق بگیران و بخشی از فعالان اقتصادی شناخته شده و ملتزم به قانون ، سنگینی می کند . شفافیت در عرصه اقتصاد ، سیاست و منابع وصول و عرصه های توزیع و تزریق مالیات ، زمینه ای فراهم خواهد کرد که در آن ، هر یک از شهروندان ، برداشتی مدنی از قانون داشته باشند و به سیستم کلان مملکت و متولیان مالیاتی کشور اعتماد کرده ، برای برپای داری و استوارداشتن حق و عدالت ، بـا طیب خاطر مالیات خـود را بپردازند. در این صورت است که فرهنگ ، فرار از مالیات را نشـانه زرنگی دانستن ، و عمل به قانون را نشـانه بلاهت انگاشتن ، رخت بربسته و این گونه انگاره ها ، مذموم تلقی شده ، و فرهنگی قانون گرا و پای بندی به قراردادهای اجتماعی منبعث از برقراری جامعه مدنی جایگزین آن گردد .قدرت دولتی ، اصلی ترین نهاد قدرت در جامعه اسـت، که قدرت وضـع قانون از جمله قوانین دریافت مالیات از مردم را دارد . ولیکن برای اجرای دقیق قانون و عدم تخطی کارگزاران دولت از انجام درست قانون، و نیز برای ایجاد قدرتی موازی در مقابل دستگاههای مجری قانون ، بایستی قدرت جامعه مدنی و شبکه های مختلف اجتماعی ، به عنوان حافظ منافع صنفی وحقوقی شـهروندان ، ضرورت پیدا کند. نقش جامعه مدنی تنها محدود به دیده بانی رفتار دولت نیست ، بلکه عملکرد بخش خصوصی نیز نباید خارج از حیطه نظارت و دیدگان آن قرار گیرند. زیرا بنگاههای اقتصادی و مالی بزرگ نیز می توانند حقوق شهروندان و یا کارکنان خود را نقض کرده و از پرداخت مالیات طفره روند . در این جاسـت که نقش تشکل های صنفی و اتحادیه های مستقل مدنی ، در نظارت بر عملکرد بنگاهها در یک جامعه مدنی ، پررنگ شـده وبه عنوان ابزار فشار از پایین ، بنگاههای بـزرگ را وادار کنند که در چارچوب تعهدات و تکالیـف قانونی خود عمل کرده و ملزم و مکلف به پرداخت مالیات نمایند و پشـتیبان دولت ، در گرفتن مالیات حقه و قانونی ، و توزیع عادلانه آن در سطح جامعه باشند . سـخن پایانی این است که ، برای پاسـخ گویی دولت در قبال مالیاتی که از شـهروندان دریافت می کند و برای گذار موفقیت آمیز به دموکراسـی و قانون مداری و حق مـداری ، چاره ای جز شـکل گیری جامعه مدنی نیسـت . تنهـا جامعه مدنی به عنوان قدرتی اجتماعی است که می تواند از حقوق مردم و از دموکراسی و قانون مندی و حقوق شهروندان حفاظت کرده ، اجازه ندهد به دولـت و یا بخش خصوصی که از حیطه قانون خارج شوند . بدین سان است که جامعه مدنی عرصه ای خواهد بود که مردم برای رفع مشکلات و معضلات جامعه ، تبادل نظر کرده و با روابطی مدنی و مداراگرانه ، در جستجوی حل مشکلات مشترک برآیند .

رئیس کل دادگستری استان خبر داد:

جلوگیری از تغییر کاربری ۳۳۵ هزار متر مربع زمین کشاورزی

رئیس دادگسـتری کل گلسـتان گفت: طی سال جاری ۳۳۵ هـزار مترمربع از زمین های کشـاورزی حاشـیه روستاهای استان از تغییر کاربری توسط افراد سودجو، در امان ماند. هادی هاشمیان اظهار داشت: از ابتدای امسال تا پایان شهریورماه ۲۸۵ پرونده تغییر کاربری زمین های کشاورزی در محاکم استان تشکیل شد که تاکنون برای ۲۰۸ فقره حکم صادر شده است. وی اضافه کرد: با حکم قضات گلستانی برای ۳۵ فقره از این پرونده ها نیز حکم قلع و قمع صادر شـد. رئیس دادگستری کل گلستان با تاکید براین که یکـی از اولویت های مجموعه قضایی اسـتان در زمینه حفظ کاربری زمین های کشـاورزی و باغی، پیشگیری است، گفت: با ورود قاطع دادستان ها، ۱۰۵ مورد فنس کشـی و دیوارکشی هایی که مقدمه ای برای تغییر کاربری و سـاخت و ساز غیرمجاز در زمین های کشاورزی و باغی بود نیز در راستای تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی کشاورزی و باغی بدون تشـریفات قانونی قلع و قمع شد. هاشـمیان؛ مبارزه با زمین‌خواری و دفاع از اراضی ملی را یک تکلیف شرعی و قانونـی بیان کرد و افزود: برخوردهای قاطع دسـتگاه قضایی و آگاه شدن بیشتر مردم در خصوص حفظ اراضی ملی، منابع طبیعی و کشاورزی؛ دست‌اندازی به این عرصه ها را برای سودجویان و متخلفان سخت کرده است. به گفته وی در بحث زمین خواری و تصرف سـواحل در گلستان شهرستان های مختلف از جمله گرگان، کلاله، بندرگز، گمیشان و علی آباد از نقاط آسیب پذیر هستند که دورافتادگی از مرکز استان، بالا بودن قیمت زمین، موقعیت اراضی، سـاحلی بودن و آب و هوای مناسـب از دلایل تصرف غیرقانونی اراضی در استان است. اوایل ماه جاری نیز رئیس دادگسـتری کل گلستان اعلام کرده بود که در نیمه نخست امسال با احکام قضایی ۴۳۸هکتار از اراضی ملی استان از دست متصرفان خلع ید و به منابع طبیعی بازگردانده شد. به گفته هاشمیان ۴۱۷ هکتار از این اراضی مرتع و ۲۱ هکتار عرصه های جنگلی بوده است.

صنعت زنبورداری گلستان در کما

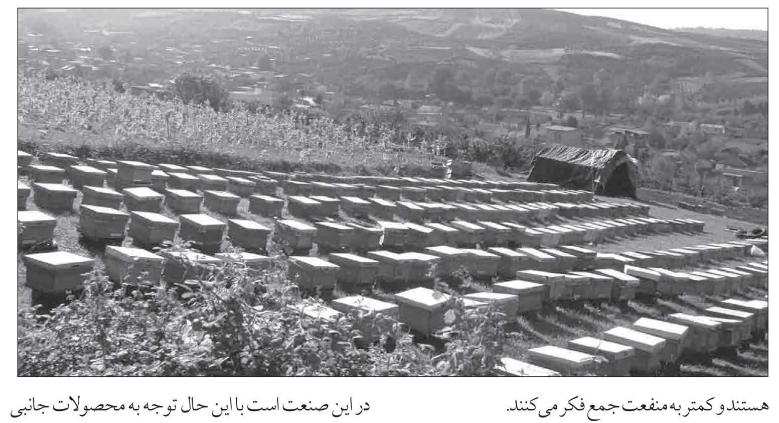

زنبورداری حرفه‌ای اسـت که با حداقل سـرمایه‌گذاری می‌تواند برای جمعیت قابل توجهی اشتغال ایجاد کند، اما این صنعت هنوز در استان جایگاه مهمی در بخش تولید و ایجاد ارزش افـزوده ندارد. به گزارش فارس ، در حالیکه وجود ۶۵۰ هـزار هکتار اراضی کشـاورزی و زراعی، ۴۵۰ هزار هکتار اراضی جنگلی و ۳۸۸ هزار هکتار مرتع در گلستان می‌تواند شرایط مساعدی را برای توسعه صنعت زنبورداری در اسـتان فراهم کند اما نبود تسـهیلات مناسـب برای بهره‌برداران و فقدان مهارت و معلومات علمی بهره‌برداران زنبورداری موجب شده تا در این استان بیشتر به این شغل به دیده تفنن و گاه شغل دوم نگاه شود. به گفته کارشناسان جهاد کشاورزی ۳ هزار و ۲۰۰ بهره‌بردار زنبور و ۱۴۷ هزار کلونی زنبور عسل در استان وجود دارد. سال گذشته یک هزار و ۳۲۲ تن برداشت عسل از استان انجام شد.

تسهیلاتی به زنبورداران استان ارائه نمی‌شود

در حالیکه با تخصصی شدن صنعت زنبورداری می‌توان به تولید بیشتر و ایجاد ارزش افزوده برای استان دست پیدا کرد اما نبود بسته‌بندی مناسب، بی‌توجهی به محصولات جانبی زنبور، وجود دلالان در بازار و واردات فراورده‌های تقلبی و فاقد کیفیت از کشورهایی همچون چین و روسیه موجب چالش‌های فراوان برای صنعت زنبورداری استان شده است. در این میان اما به گفته اکثر کارشناسان، صنعت زنبورداری گلستان از فقدان مهارت و علم بهره‌برداران زنبور عسل دچار آسیب‌های فراوان شده است. در همین رابطه بهره‌بردار زنبور عسل و مدیر عامل سابق تعاونی زنبورداران استان گلستان مهم‌ترین مشکل پیشروی زنبورداران را فقدان اطلاعات کافی در صنعت زنبورداری بیان کرد و در گفتگو با خبرنگار فارس از گرگان، گفت: ضعف در اطلاعات و عدم مهارت زنبورداران مشکلات بسیاری را ایجاد می‌کند چرا که اگر زنبوردار علم این صنعت را نداشته باشد توانایی نگهداری از زنبور را نخواهد داشـت و به دنبال آن تولید کمتر و فروش نیز کاهش می‌یابد. مسعود حزینی بیان کرد: برگـزاری کلاس‌های آموزشـی و ارائه اطلاعات مفید به زنبورداران بر عهده اتحادیه‌های زنبورداری است اما اتحادیه زنبورداری در استان به تازگی و در شهرستان رامیان شکل گرفته و البته توانایی پایینی از این نظر دارند.

وی افزود: متأسفانه فعالیت اتحادیه چشمگیر نیست گویی مسؤولان و رابطان این امر به دنبال منفعت‌طلبی شخصی هستند و کمتر به منفعت جمع فکر می‌کنند.

مدیر عامل سابق تعاونی زنبورداران استان گلستان در رابطه با ارائه تسهیلات به زنبورداران گفت: تسهیلات خاصی به زنبورداران ارائه نمی‌شود و اکثر زنبورداران استان به صورت تفننی به این فعالیت مشغول هستند.

بی توجهی به محصولات جانبی زنبور عسل

از سوی دیگر مدیر زنبورداری جهاد کشاورزی استان عوامل انسـانی، اقتصادی بازرگانی، محیطی بیولوژیکی و عوامل قانونی را از چالش‌های فراوان در صنعت زنبورداری عنوان کرد و اظهار کرد: متأسفانه اکثر بهره‌برداران استان از سواد و مهارت لازم در این حرفه برخوردار نیسـتند از طرفی نبود تفکر توسـعه در عموم بهره‌برداران مشکلات این قشر را مضاعف کرده است در حالیکه ۲۵۰ تشکل زنبورداری در کشور وجود دارد اما تنها ۱۰۰ تشکل دارای فعالیت پویا و اقتصادی هستند. شبیر بصیری افزود: عدم تفکر حرفه‌ای در بهره‌برداران زنبورداری موجب شده تا بسیاری از این افراد به زنبورداری به عنوان شغل دوم یا تفنن نگاه کنند. این مسؤول بحـث اقتصاد و بازرگانـی را از دیگر چالش‌های مهم در صنعت زنبورداری بیان کرد و گفت: نگاه تک محصول و تکیه بر تولید و فروش عسل و نادیده گرفته سایر محصولات زنبور عسل که به مراتب درآمد بیشتری نسبت به عسل دارند موجب شـده تا درآمد قابل توجهی از این صنعت نصیب اسـتان نشـود. وی بیان کرد: محصولات جانبی هم چون زهر زنبور عسل، ژله رویال، زنبور و ... قیمت‌های به نسبت بالاتری در بازار دارند در واقع عسل کمترین قیمت محصول در این صنعت است با این حال توجه به محصولات جانبی از منظر مسؤولان مغفول مانده است.

تولید انبوه عسل تقلبی و نابسامانی در فروش این محصول

مدیر زنبورداری جهاد کشاورزی استان گلستان رتبه پایین مصرف عسـل و سـایر فراورده‌های زنبور عسل در سبد خانوار را یکی از مشکلات صنعت زنبورداری بیان کرد و گفت: در حالیکه مصرف سرانه عسل در جهان ۲ کیلوگرم است اما این رقم در کشور ما به یک کیلوگرم می‌رسد که گرچه نسبت به خیلی از کشورهای آسیایی آمار خوبی است اما نسبت به کشـورهای اروپایی و توسعه یافته آمار قابل توجهی در مصرف عسل نداریم. بصیری با اشاره به نقش مهم زنبورها در چرخه تولید محصولات گفت: ۶۰ تا ۷۰ درصد محصولات تغذیه‌ای به فعالیت گرده افشانی زنبورها بسـتگی دارد در واقع اگر زنبور نباشد خیلی از گونه‌های گیاهی از بین خواهد رفت.

به گفته بصیری واردات فرآورده‌های تقلبی و فاقد کیفیت از کشورهای چین و روسیه موجب تولید انبوه عسل‌های تقلبی بی‌کیفیت شده که این امر نابه‌سامانی فروش عسل و فرآورده‌های زنبور عسل را موجب شده است.

وی معتقد اسـت زنبورداری به عنوان یک چرخه پاک و یک صنعت سـبز که هیچ‌گونه آلودگی برای منابع آب و خاک و محیط زیست ندارد، محسوب می‌شود. بصیری ادامه داد: زنبورداری حرفه‌ای با حداقل سـرمایه‌گذاری اسـت که می‌تواند برای جمعیت قابل توجهی اشـتغال ایجاد کند اما این صنعت هنوز در استان جایگاه مهمی در بخش تولید و ایجاد ارزش افزوده ندارد.

راه اندازی صندوق حمایت از توسعه زنبورداری

این مدیر جهاد کشـاورزی استان گلسـتان در رابطه با ارائه تسـهیلات به زنبورداران استان گفت: در سال‌های گذشـته متأسفانه تجربه خوبی در بحث ارائه تسهیلات بـه زنبـورداران اسـتان نداشـتیم در واقع تسـهیلات زنبورداری در بخش مشاغل خانگی محسوب می‌شود و ارائه تسهیلات مربوط به جهاد کشاورزی نیست، اما با راه‌اندازی صندوق حمایت از توسعه زنبورداری اتفاقات خوبـی رخ خواهد داد این صندوق با ارائه تسـهیلات چون کندو و زنبور عسل از تشکل‌ها می‌خواهد تا نسبت به تولید عسـل اقدام کنند. بصیری در رابطه با اقدامات انجام شده برای بسته‌بندی عسل گفت: نبود بسته‌بندی محصول یک خلأ در چرخه تولید محسـوب می‌شود بسـته‌بندی عسـل به صورت بسـیار محدود در استان انجام می‌شود در سطح کشور بسته بندی توسط صندوق حمایت از توسعه زنبورداران اتفاق افتاد.

وی بیـان کرد: فروشـگاهی بـه نام «اکسیر» در تهران راه‌اندازی شـده اسـت که به عنوان یک تشـکل، عسل اسـتان‌ها را بسته‌بندی و با لیبل فروشگاه اکسیر به دیگر اسـتان‌ها ارسال می‌کند در آن فروشگاه بعد از بررسی چنـد آیتم از لحاظ کیفیت امکان الصاق اکسیر را دارد که این در افزایش قیمت محصول تأثیرگذار خواهد بود. وی در خاطرنشـان کرد: سعی می‌کنیم در استان یکی از شعبه‌های اکسیر توسط اتحادیه زنبورداران در شهرستان گرگان راه‌اندازی شود و فروشگاه‌های عسل را تخصصی کنیم با این امر فروش عسل تنها محدود به فروشگاه‌های تخصصـی خواهد و نظـارت دسـتگاه‌های ذیربط نیز سهل‌تر انجام می‌شود. در حالیکه در اکثر کشورهای دنیا بـه زنبورداری به عنوان یک صنعت که می‌تواند موجب اشـتغال و ایجاد ارزش‌افزوده شـود نگاه می‌شود اما در گلستان با توجه به وجود جنگل‌ها، مراتع و اراضی وسیع کشـاورزی هنوز زنبوردار از فقـدان مهارت و دانش در بحث زنبورداری رنج می‌برد که این امر مشکلات زیادی را نه تنها در بحث تولید و فروش عسل بلکه در کیفیت آن نیز برجای خواهد گذاشـت برای رفع مشکلات در صنعت زنبورداری اولین گام تخصصی شدن تولید و ارائه اطلاعات علمی و مهارت‌های لازم به زنبوردار است.

گندمـکاران گلسـتانی همـه مطالبات خود را دریافت کردند

مدیرعامل شرکت خدمات بازرگانی غله گلستان گفت: کشاورزان اسـتان همه مطالبات خود بابت تحویل یک میلیون و ۳۶۴ هزار تن گندم مازاد بر نیاز به این شرکت را بـه ارزش ۱۷هزار و ۵۰۰میلیارد ریال دریافت کردند. حمیدرضاعلی محمدی اظهار داشت: برخی از گندمکاران استان که هنوز بهای گندم تحویلی خود را دریافت نکرده اند ،می توانند از طریق ارتباط با شرکت نسبت به بررسی وضعیت خـود اقدام کننـد. به گفتـه وی، بهای گندم کشاورزان استان به شماره حساب اعلام شده از سوی آنها در زمان تحویل محصول و از مرکز واریز شده است. وی افزود: در سـال زراعی ۹۵-۹۴ کشاورزان استان گلستان گندم مـازاد بر نیاز خود را به ۱۰۰ مرکز خرید تضمینی دایری تحویل دادند. علی محمدی اضافه کرد: کار خرید تضمینی گندم مازاد بر نیاز کشاورزان گلستانی از ابتدای خرداد امسال به طور رسمی آغاز و تا پایان شهریورماه ادامه داشت. شورای اقتصاد قیمت خرید تضمینی هر کیلوگرم گندم معمولـی را ۱۲ هزار و ۷۰۵ ریال و گندم دوروم را ۱۳ هزار و ۶۸ ریال برای سال زراعی ۹۵ - ۹۴ تعیین کرده بود. سـال زراعی قبل، ۳۸۱ هزار و ۹۴۶ هکتار از اراضی اسـتان به کشت گندم اختصاص داشت که ۲۲۰ هزار و ۷۲۱هکتـار آن به صورت دیم بود. بر اسـاس گزارش شرکت غله و خدمات بازرگانی، امسال استان گلستان رتبه دوم کشوری بعد از خوزستان را در خرید گندم به خود اختصاص داده است. گلستان با داشتن حدود ۷۰۰هزار هکتار زمین زیرکشت از قطب های مهم تولید گندم در کشور به شمار می رود.

تجدید آگهی حراج عمومی

شهرداری گرگان با استناد به ماده ۲۹ آیین نامه معاملات شهرداری در نظر دارد نسبت به اجاره تعداد ۷ باب مغازه، ۴ باب غرفه، بشرح جدول پیوست را از طریق حراج و بر مبنای پایه قیمت کارشناسی اقدام نماید. لذا متقاضیان می توانند از تاریخ (انتشار آگهی) ۹۵/۸/۱۵ لغایت تا آخر وقت اداری مورخ ۹۵/۸/۲۵ به واحد امور قراردادهای شهرداری به آدرس: گرگان ـ میدان شهرداری ـ شهرداری گرگان و یا به سایت شهرداری گرگان به آدرس WWW.GORGAN.ir مراجعه وضمن دریافت اسناد و مدارک حراج از شرایط و نحوه واگذاری اطلاع حاصل نموده و در صورت تمایل با رعایت شرایط، اسناد و مدارک مورد نیاز حراج به شرح ذیل در مورخ ۹۵/۸/۲۵ روز سه شنبه (همان روز) راس ساعت ۱۴:۳۰ (بعدازظهر) به آدرس: گرگان ـ میدان شهرداری ـ شهرداری گرگان ـ سالن اندیشه مراجعه و اقدام به شرکت در حراج نمایند.

حسین صادقلو ـ شهردار گرگان | تلفن تماس: ۰۱۷۳۲۲۴۰۷۵۲

شهرداری گرگان تاسیس ۱۳۰۴

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده نوبت اول

جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده نوبت اول شرکت تعاونی مرزنشینان کرند گنبد در ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه مورخ ۱۳۹۵/۹/۱۱ در محل گنبد کاووس روستای کرند مجتمع فنی و حرفه ای تشکیل می گردد از کلیه اعضا محترم دعوت می شود جهت اتخاذ تصمیم نسبت به موضوعات زیر در این جلسه حضور بهم رسانند.

دستور جلسه:
۱ ـ گزارش هیئت مدیره و بازرس شرکت تعاونی
۲ ـ بررسی و تصویب صورتهای مالی سال ۹۴
۳ ـ بودجه پیشنهادی سال ۹۵
۴ ـ تصمیم گیری در خصوص نحوه دعوت اعضا برای مجامع عمومی
۵ ـ تصمیم گیری در خصوص انتخاب بازرس شرکت تعاونی به مدت یک سال مالی

لازم به یادآوری است که:
ـ اعضای تعاونی می توانند نماینده تام الاختیار (از میان اعضای تعاونی یا خارج از آنان) برای حضور در مجمع و اعمال رای تعیین نمایند تعداد آرای وکالتی هر عضو سه رای و هر شخص غیر عضو تنها یک رای خواهد بود و بنابراین اعضای محترم در مورخه ۱۳۹۵/۹/۹ از ساعت ۱۰ صبح لغایت ۱۳ در محل دفتر شرکت تعاونی واقع در گنبد کاووس خیابان بعثت غربی طبقه دوم مسجد جامع جهت تاکید و کالتنامه و برگه حضور در مجمع عادی به همراه عضو و نماینده تام الاختیار با در دست داشتن مدارک معتبر شناسایی و برگه سهام حضور بهم رسانند. ـ داشتن مدارک معتبر شناسایی و برگه سهام حضور بهم رسانند.
ـ افرادی که متقاضی کاندیداتوری سمت هیئت مدیره و بازرسی می باشند مدارک زیر را حداکثر ظرف یک روز مانده به مجمع به دفتر شرکت مراجعه و تحویل نمایند.

هیات مدیره شرکت تعاونی مرزنشینان کرند گنبد

روزنامه گلشن مهر
۰۱۷۳۲۲۵۱۳۱۶

نسخه اینترنتی روزنامه گلشن مهر www.golshanemehr.ir

یادداشت

به مناسبت ۱۴ آبان روز فرهنگ عمومی

فرهنگ و ضروریات آن

* گنبدکاووس – منصور آق

فرهنگ تعاریف متعددی به خود دیده است و هر کس به ظن خود آن را تعریف نموده اسـت. به پنداشـت نگارنده فرهنگ مجموعه ای از اعتقادات، باورها، بینش و جهان بینی است که کنش های بیرونی آن در قالب اخلاق و رفتار فردی و اجتماعی، تمدن، آثار شفاهی و فولکلور، آثار مکتوب، انـواع هنر، قوانین و هنجارهای فردی و اجتماعی بروز می کند. فرهنگ اصولاً یک پدیده عمومی است زیرا فرهنگ زاییده سیر تاریخی یک ملت یا گروهی از مردم است و در طول قرن ها و سال ها شکل گرفته و عمومیت یافته است. یکی از نمادهای فرهنگ یک ملت، آثار مکتوب شامل کتاب، روزنامه ها و نشریات اسـت که علاوه بر شـکل گیری به تأسی از فرهنگ عمومی جامعه، در شکل دهی و تغییر فرهنگ جامعه و مردم نیز تأثیر متقابل دارد. این نماد بسیار مهم فرهنگ در کشور عزیزمان ایران، با وجود قدمت و سـابقه طولانی و درخشان، حال و روز خوشی ندارد. سرانه مطالعه در ایران در قیاس با کشـورهای توسعه یافته اروپایی، آمریکا و برخی کشورهای آسیایی از جمله ژاپن، بسیار ناامید کننده است. تیراژ و شمارگان چاپ کتاب در یک کشور ۸۰ میلیون نفری تأسف بار است. تا چندی پیش شمارگان ۳۰۰۰ نسخه ای کتاب در کشورمان ناراحت کننده جلوه می کرد ولی امروزه صحبت از چاپ کتاب در شمارگان بسیار کمتر و حتی ۱۰۰ نسخه مطرح می شود! ایـن میزان تیراژ جایگاه آثار مکتوب و به ویژه کتاب را در تغییر و شکل گیری فرهنگ عمومی زیر سـئوال برده است. شمارگان روزنامه ها و نشـریات و رسانه های مکتوب نیز رو به روز دچار نقصان و کاهش است. نشریات محلی و استانی مدام در حال جدال بین مرگ و زندگی هسـتند و هر روز شـاهد تعطیلی تعدادی از نشریات استانی هستیم. در این وضع مطبوعات و رسـانه های مکتوب هم کارکرد خود را در شـکل گیری و پویایی فرهنگ در حال از دسـت دادن هستند. تغییر این شرایط برای تداوم فرهنگ عمومی بسـیار خطرناک است. زیرا در کنار کم رنگ شدن نقش آثار مکتوب از جمله کتاب و مطبوعات در زندگی عادی مردم، رسانه های گروهی و اجتماعی نوپا با فرهنگ و ساختار بیگانه در حال جایگزینی است. با ادامه این روند شبیخون و استحاله فرهنگی شدت خواهد گرفت. مدیران سیاسی و فرهنگی کشور باید آسیب شناسـی کنند که چرا رسانه های اجتماعی نوپا مثل فیس بوک، توئیتر، تلگرام و . . . به سـرعت برق و باد در حال تنگ کردن جای رسانه های جمعی مثل رادیو، تلویزیون و مطبوعات در سـطح جامعه هستند. فراگیر شـدن رسـانه های اجتماعی با توجه به رشد سریع اینترنت و فن آوری گوشی های موبایل که همیشه و همه جا همراه و در دسترس عموم است؛ امری طبیعی و جهانی است؛ ولی آیا در کشورهای توسعه یافته که مهد تولید و بازتولید مداوم این فن آوری است، وضعیت رسانه های جمعی و آثار مکتوب نیز مشابه کشور ما است؟ چرا با وجود ارزان تر و سریع تر بودن اینترنت و درصد بیشتر پوشش اینترنت و دسترسی سریع به آخرین فن آوری ها در کشـورهای توسعه یافته، هنوز هم سرانه مطالعه در این کشورها ده ها بار بیشتر از ایران است؟ چه عوامل دیگری در ایـن مهم دخیلند؟ اگر مدیـران ملی اعم از مجلس، دولت و قوه قضا در کنار شورای عالی انقلاب فرهنگی و ... سریعاً به این مهم نپردازند و نسبت به آسیب شناسی و جبران مافات اقدام نکنند؛ بدون شک روزهای بسیار تلخ تری در انتظار مطبوعات، کتاب، سرانه مطالعه و در نهایت فرهنگ اصیل ایرانی و اسلامی خواهد بود.

*** کارشناس مسئول فرهنگی اداره کل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گلستان**

خبر

۱۲۳ نقطه حادثه ساز در مسیرهای گلستان وجود دارد

رئیس شورای هماهنگی حمل و نقل گلستان گفت: طبق مطالعات کارشناسان، ۱۲۳ نقطه در مسیرهای استان حادثه ساز در حوزه تصادفات است که ایمن سازی ۴۸ مورد آن در اولویت قرار دارد. ابراهیم مبارک قدم با بیان این که ایمن سازی محورهای مواصلاتی استان هدف نهایی است، اظهار داشت: اگرچه در نیمه اول سال ۹۵ حدود ۱۸ درصد کاهش تصادفات را نسبت به مدت مشابه سـال قبل در سطح استان شاهد بودیم، اما ایمن سازی محورهای مواصلاتی به کاهش بیشتر این آمار کمک خواهد کرد. وی همچنین این ایمن سازی را نیازمند همکاری ادارات راه و شهرسازی، راهداری و حمل و نقل جاده ای و پلیس راه بیان کرد. مدیر کل راه و شهرسازی گلستان با یادآوری جدا شدن بخش راهداری از این مجموعه و ادغـام آن در اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان، افزایش کارایی و پرهیز از موازی‌کاری را از نتایج این امر دانست. وی با اشاره به انتقال تمام وظایف و اختیارات نیروهای انسـانی، تجهیزات و ماشـین‌آلات راهداری از ابتدای مهرماه سـال جاری به اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای افزود: این اقدام در راستای برنامه های سازمان حمل و نقل بوده و مقرر شد که تا قبل از آغاز فصل سرما و طرح زمستانه، این انتقال عملیاتی شود تا وظایف سنگین خدمت‌رسانی در این حوزه طبق سنوات گذشته به نحو احسن صورت گیرد.

مارکس آلتوسر؛

ناپیوستگی اندیشه‌های مارکس

محمدامین مرئی

پیـش در آمد: زمانی جونز تاونزد گفته بود که « مارکس هنوز هم زنده اسـت». راسـتی این سـخن را می توان از کثرت آثاری که در شرح و جرح و نقد و تفسیری که بر اندیشه های وی به تصنیف رسیده، دریافت. این حجم از توجه به اندیشمندی چون او، سوای از جدیت، دلیل دیگری نیز دارد و آن احیاشدگی مداوم توسط رهروان و پیروانش است چنانکه به رغم تمامی نقدهای بنیان فکن، همچون آموزه های دینی از نو احیاء شده و در مقام یک مکتب چنان بسـط یافته که هر گزارشی از آن نمی تواند محصور در اندیشه های مارکس مانده و باید چیزی فراتر از اندیشه های او باشد حتی اگر نقطه عزیمت چنین فراگردی خود اندیشه های مارکس باشد. باید گفت که تتبع در اندیشه های نویسنده پرشوری چون او، کاری ست به غایت دشـوار که از این حیث انگشت نماسـت زیرا اولا نمی توان مارکس را بی توجه به تفاسـیر مورد شناخت قرار داد و دوما در عین حال، این روندهای تفسیری نیز آنچنان در تضاد با یکدیگر قرار دارند که نمی توان از این تضادها غمض عین نمود. د سیرمداقه در روندهای تفسـیری همواره دو شیوه چشم نوازی می کند: یکی « حقیقت درباره مارکس» و دیگری « مارکس به مثابه حقیقت». که البته بسیاری از قائلین به این دو رویکرد نیز آنچنان که باید و شاید به این موضوع پایبند نبوده اند. به نحوی که بسیاری از منتقدین، با انگیزه سیاسی به سراغ وی رفته و کثیری از تابعین نیز از پس عینک کبود ایدئولوژی، توانسـته اند به « حقیقـت درباره مارکس» پایبند بوده و به « مارکس به مثابه حقیقت» نلغزند.

اما به راستی علت این مقدار تضاد تفسیری چیست؟

از جملـه دلایل این موضوع می توان به تضادهـا و ابهامات در درون متون و میان متون و مکتوبات اشـاره داشت.البته چنین ابهاماتی تا دهه ۶۰ میلادی، حادتر و بغرنج تر نیز بود زیرا آثار نخستین مارکس بویژه دسـت نوشته های اقتصادی و فلسـفی و همچنین اثر متاخرتر وی با عنوان گروندرسه تا آن زمان در اختیار عموم قرار نگرفته بود. نیزه نگاه اسـتاندارد به مارکس و مارکسیسم هم چیزی جز آنچه اتحاد شوروی تحت عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم تبلیغ و اعلام می نمود، نبود. در این میان، مارکسیست های قاره ای یا مارکسیستهای مستقلی نظیر گئورگ لوکاچ، کرش، گرامشی و اعضای مکتب فرانکفورت که با نام مارکسیسم غربی شناخته می شوند، آنچنان که باید و شاید نتوانسته بودند بر اتوریته قرائت شورویایی از مارکس فائق آیند. اما در اواخر دهه شصت و آغازه های دهه هفتاد میلادی، تحولات ژرفی رخ داد. در این دو دهه، خیزش رادیکالی دانشـجویی، افزایش علاقمندی به مارکسیسم مستقل و غیر شورویایی را در پی داشت. در این ایام، آثاری چون دست نوشته های اقتصادی و فلسفی و گروندریسه مارکس، تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ و یادداشت های زندان آنتونیوگرامشی در دسترس همگان قرار گرفتند که جمیع آنها بر وجوه اخلاقی و اومانیستی مارکس و قرابتش با هگل ـ مساله از خودبیگانگی و استفاده از تحلیل دیالکتیکی ـ تاکید ورزیده و روایت روسی مسلط از مارکس را به نقد می کشیدند. در واکنش به قیام و تقرر مارکسیسم اومانیستی، لوئی آلتوسر، فیلسوف ساختار گرای فرانسوی، تفسیر و قرائتی ساختار گرایانه از مارکس عرضه نمود و در آن تفسیر، یک « گسست معرفت شناختیک» را در اندیشه مارکس مسلم و مفروض گرفت.

لویی آلتوسـر، نخستین بار در کتاب« برای مارکس»، عدم پیوستگی در اندیشه مارکس را طرح و به بحث گذارد و بیان نمود که در میانه سده نوزدهم و در حوالی سـال ۱۸۴۵، آثار مارکس دچار نوعی گسسـت معرفت شـناختی شده است. این نظر آلتوسر تا حدودی در واکنش به رویکردهای فزاینده اومانیسـتی در جنبش کمونیستی بین المللی پس از رد کیش شـخصیت استاسـین در ۱۹۵۶ در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شـکل گرفته بود. در واقع آلتوسر باور دشت که این اومانیسـم سوسیالیستی که در مقام دفاع از حقوق بشر ـ عمدتا لیبرالی ـ برآمده، در فرجام به بنبال همسـان سـازی با کاپیتالیسم می باشد که از این طریق و با انکار محوریت مبارزه طبقاتی در الغای بهره کشـی و استثمار، سودای نیل به یک اومانیسم واقعی را در سر می پروراند. وی تاکید نمود که تابعین چنین چرخشـی ـ اومانیسـتی و اخلاق ـ در پی مشروعیت بخشی به نگرش خویش، به آثار مارکس جوان، بویژه دست نوشـته های اقتصادی و فلسـفی اتکا می کنند. از همین رو آلتوسر در صدد برآمد تا نشان دهد قطعات و مکتوبات مارکس متقدم فاقد جایگاه مسـتحکم مارکسیستی بوده و در قیاس با کتاب سرمایه، ایدئولوژیکی و غیر علمی هستند. چنین تلقی ای ما را بدین جهت هدایت می کند که با « دومارکس» سـر و کار داریـم. یکی مارکس جوان که همچنان دلمشغول پاسخ به امور انتزاعی سـت و دیگری مارکس کارآزموده و متاخر که علمی بودن مباحث خویش را با مفاهیمی چون ماتریالیسـم تاریخی (۱) و ماتریالیسم دیالکتیکی به رخ می کشد. مقدمه استدلال آلتوسـر، مفهومی سـت که وی آن را « قرائت مرض نشان» یا « قرائت دردشناسانه» (۲) مارکس نامید که در آن از مخاطب خواسته می شود تا از «پروبلماتیک»(۳)

مستور یا خاموش یک متن کشف حجاب کند. فراگردی مشابه کنش روانکاوان فرویدی با بیماران خویش که از خلال گفته های آنها به معاینه ناخودآگاه بیمارانشان می پردازند. برهمین اساس، نه تنها پرسشهای عیان در متن بلکه پرسشهای مضمر و مکتوم در آن هم باید مورد شناسایی قرار گیرند. آلتوسر ساختارگرا نوعی پروبلماتیک فوئر باخی تاریخ محورانه که بر ذات انسـانی یا نوع بشـر متکی بود را در مارکس اولیه می دید. گفتنی است که فوئرباخ با نگرش ماتریالیسم فلسفی، دین و آن تصوری که معتقد اسـت خداوند خالق انسـان بوده را رد کرده و بالعکس باور داشـت که این انسان بود که به خلق خدا دست یازید.از نظر وی، دین مبین از خودبیگانگی ٤ انسان است که با عشق به امری غیر زمینی، مانع ورداعی بر سر راه تجلی عشق انسانی ایجاد می کند. آلتوسر متذکر می شـود که در این نقطه ، فوئر باخ و مارکس جوان نتوانسـتند تا به نحو سرنوشت ساز و موثری از هگل گذشته و به فراسوی افق پروبلماتیک هگلی که تلاش داشـت از طریق اندیشه دیالکتیکی، موجبات صلح و آشتی فرد با دنیای جدید را فراهم سازد، قدم گذارند؛ آنها صرفا در حال وارونه کردن دیالکتیک بودند و علی رغم تفکر ماتریالیسـتی خویش، سرگرم پاسخ به امور انتزاعی و ایدئولوژیک گشته و بر شرایط و امکاناتی مادی که به طرح و شکل دادن این پرسشها منجر می گردید، توقف و توغلی نداشتند. از نظر آلتوسر، چنین پروبلماتیک فلسفی ـ ایده آلیستی قادرنبود محمول مفاهیمی باشـد که ما را به شـناختی اصیل از جامعه رهنمون کند. دلیل آن نیز این بود که مارکس جوان، به تاریخ به صورتی غایت شناسـانه و بر حسـب تحقق ذات انسانی در حال گسترش می نگریسـت. اما در دوره گسسـت و با آثاری چون ایدئولوژی آلمانی و تزهایی درباره فوئرباخ، مارکس به یک خود آگاهی رسـیده و کاشف به عمل می آید که اندیشه های پیشینش ایدئولوژیک بوده اند. در این دوره دیگـر مارکس رویکردی غیر تاریخی ، مجرد، انتزاعی و انسـان شناسانه به طبیعت بشری نداشت بلکه آن ار ماحصل جامعه و مناسبات تولیدی در نظر می آورد. از همین رو، پروبلماتیک علمی پدیدار گشته و گستره ای از مفاهیم همچون: ترکیب بندی اجتماعی، شیوه تولید و مناسبات تولیدی، ارزش اضافی، آنتاگونیسم طبقاتی ۵ و مبارزه طبقاتی، آگاهـی کاذب و قس علی هذا، بـرای درک انواع مختلفی از کنش ها و فعالیتهای آدمیان شـکل گرفت. بنا به گفته آلتوسـر، در این مرحله « مارکس یک علم جدید تاریخ صورتبندی های اجتماعی را پایه ریزی نمود». با این اقدام، او دیگر نه جانشین هگل بلکه معطوف به « تاریخ واقعی و مادی» گشـته بود که در جنبش پرولتاریایی نمایان گردید. در چنین اوضاع و احوالی، وارونه کردن دیالکتیک هگل به معنای طرد عمل هگل اسـت چرا که بدین نهج امکان رویت واقعی واقعیت ممکن می گردید. آلتوسـر هم در نوشتاری تحت عنوان خوانش سرمایه و هم در سـایر تقریرات خویش، در پی ارائه مارکسی ساختار گرا بود که توجه خویش را به روابط مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی در یک جامعه که ساختار کلی اش این روابط را تعیین می نمود، معطوف کرده بود. آلتوسـر بر این گفته اصرار داشت که حتی خود مارکس نیز تاکید کرده که در فراگرد پرورش فکری اش گسستی رخ داده است؛ چنانکه در پیشگفتار طرح گونه خود بر نقدی بر اقتصاد سیاسی گزارش می کند و یا در اثر دیگرش، ایدئولوژی آلمانی که نوعی تسویه حساب با وجدان فلسفی پیشین او بود. بدین ترتیب گسست در همانجایی بود که مارکس می گفت هست.

با تمامی اهمیتی که آلتوسر در اندیشه مارکسیستی دارد، ولیکن باعث نشـد که این تفسـیر و تاکیدش بر ناپیوستگی، بی پاسخ بماند. برخی از منتقدین همچون جان الویت معتقد بودند که تز گسـست معرفت شناختیک آلتوسـر فاقد پشتوانه متنی بوده و صرفا محصول انطباعات ذهنـی و ره آورد خود اوسـت. با توجه به آنچه فقدان پشـتوانه متنی نامیده می شد، گراس بیان داشت که تقابل و دوآلیسم مارکس متقدم و مارکس متاخر، سوای از هر مزیتی، چندان معتبر نیست چرا که در درک و برداشت مارکس از طبیعت بشری پیش و پس ازگسست یا چرخش، تغییر و تطوری حادث نشده و در نزد وی، طبیعت بشری هم عام و هم خاص می باشد که « در هر دوره ای به شکل تاریخی جرح و تعدیل می گردد» زیرا آدمیان تنها به واسه مناسبات ویژه آنها با دیگران که همانا فعالیت مدنی شان است، می توان متصور شد. از همین رو، مارکس با هر نوع درک و دریافتی ایدئولوژیک از طبیعت و سرشت بشری که آدمیان را منتزع از مناسـبات انضمامی شـان در نظر می آورد، ضدیت داشت. همچنین برخی دیگر از منتقدین آلتوسر از جمله الیوت نشان دادند که از خـود بیگانگی، مفهوم و مضمونی مکرر در آثار کارل مارکس ـ چه جوان چه متاخر ـ است. الیوت با تاکید بر همین مساله و با اشاره به جلد اول سرمایه، نقل می کند که چگونه « کارگران یک جزء از انسان می گردند.... جز و ضمیمه یک ماشین». و یا چگونه « سرمایه داران، کارگران را از توانمندی های فکری پروسه کار بیگانه می کنند». درگرو ندریسه نیز ما به وضوح با درک و برداشت مارکس از بهره کشی مبتنی برتز از خود بیگانگی مواجهیم که همین روند بطور تساعدی در آثار متاخر وی ادامه یافته و فراخوانی هستند برای ناپدید کردن از خود بیگانگی.

۱ ـ Historical materialism : ماتریالیسـم تاریخـی یا تصور ماتریالیستی ازتاریخ که معتقد است رابطه فرد با ابزار تولید، زیست و تفکرش را رقم می زند.

۲ ـ Symptomatic reading

۳ ـ Problematic: در اندیشـه آلتوسـر، بـه معنـای سـاختار ایدئولوژیکی اسـت که در درون آن مسـایل خاصی طرح می گردد. پروبلماتیـک مـی تواند شـامل منظومه ای از پیـش فرضها و پیش پنداشـتهای به هم پیوسـته یا فضای بسته ای باشـد که گزینه های صحیـح آن را تغییـر چهره می دهد و تنها بـه راه حل های از پیش تعیین شده اجازه ورود می دهد.

٤ ـ Alienation: وضعیت تاریخی خاصی که انسان در آن، جدایی از طبیعت، از دیگر موجودات انسانی و به ویژه از حاصل کار خود را تجربـه می کند. از آنجا که آدمی خود را از طریق کار خلق می کند، همه این اشکال بیگانگی حاکی از بیگانگی انسان از خودانند.

۵ ـ Antagonism: از ریشه یونانی به معنی جدل و مبارزه و ستیز علیه یکدیگر مشتق شده است و خصوصیت تعدادی از تضادهاست که آشتی ناپذیر و قهرآمیزند. در اندیشه مارکس به شکاف طبقاتی و تعارفی حل ناشدنی میان طبقات اشاره دارد.

از کجا فهمیدید که فیل است؟!

پاسخ به استدلال جناب مصطفی ملکیان در وصف و نقد پدیدارشناسی

علی نجات غلامی – آقای ملکیان متفکر خوب و اخلاقی، اسـتدلالی در وصف و نقد پدیدارشناسی کرده‌اند که اتفاقاً صرافت و رسایی بیان‌شان را دوست داشتم. کاش همه به جای مفهوم‌پراکنی اینقدر صریح استدلال کنند. من هم می‌خواهم به همان شـیوه‌ی ایشان به استدلال علیه استدلال ایشان بپردازم.

متن گفتار ایشان چنین است:

«مکتب فلسفی پدیدارشناسی اگر چه ریشه‌اش در آراء و نظریات دکارت فیلسوف معروف فرانسوی بود، ولی دو مبدع بزرگش یکی فرانس برنتانو و دیگری ادموند هوسرل دو فیلسوف آلمانی بوده‌اند. مکتب پدیدارشناسی درواقع ابداع این دو فیلسوف بوده است.

اگر شما نخی را در کنارتان ببینید ولی یک لحظه گمان کنید که مار است، آیا وحشت نمی کنید؟ طبعاً وحشت می‌کنید، فرار می‌کنید، جیغ و داد می‌زنید، از نخی که گمان می‌کنید مار است فرار می‌کنید؛ حالا اگر عکس آن پیش بیاید چطور؟ اگر ماری کنار شما باشد ولی گمان کنید که نخ است دیگر نمی ترسید؛ این چه چیز را نشان می‌دهد؟ این بیان‌گر این است که ما از مار واقعی نمی‌ترسیم، هرچه مار به‌نظر آید، بنماید و پدیدار شود، از آن می‌ترسیم. بنابراین مار واقعی اگر مار ننماید و مار پدیدار نشود، از آن نمی‌ترسیم و غیر مار اگر مار بنماید و پدیدار شود، از آن می‌ترسیم. درواقع از هرچه به نظرمان مار بیاید می‌ترسیم. به همین ترتیب در تمام امور، اگر قضیه‌ای صادق باشد ولی شما آن را کاذب بپندارد به آن باور نمی‌کنید و بالعکس اگر قضیه‌ای کاذب باشد ولی شما آن را صادق بپندارید، آن را باور می‌کنید. پس باور به قضیه «واقعاً صادق» تعلق نمی‌گیرد بلکه به قضیه‌ای تعلق می‌گیرد که صادق به نظر آید؛ اگر کسی خادم به وطن باشد ولی او را خائن به وطن بدانید، با او دشمنی می‌کنید و از او می‌رنجید و اگر کسی خائن به وطن باشد ولی شما او را خادم بدانید، دوستش می‌دارید. پس ما با خادم واقعی سروکار نداریم، بلکه با خادم متصور خودمان و خادم ظاهری سروکار داریم، به این معنا که درواقع بسا خادمان واقعی هستند که چون خادم نمی‌نمایند، مبغوض هستند و بسا خائنان واقعی هستند که چون خائن نمی‌نمایند، محبوب هستند. پدیدارشناسی به زبان ساده بدین معنا است که اصلاً بغض، امید و ترس ما هیچ‌وقت به شیء واقعی تعلق نمی‌گیرد، بلکه به شیء آنچنان که به‌نظر ما می‌آید تعلق می‌گیرد. اگر شما گمان کنید که پولتان را گم کرده‌اید ولی درواقع گم نکرده باشید، ناراحت هستید و اگر پولتان را گم کرده‌اید ولی نمی‌دانید که گم کرده‌اید، ناراحت نیستید، بنابراین گم کردن واقعی نیست که به شما دغدغه می‌دهد، بلکه گم کردن آنچنان که می‌نماید است. پدیدارشناسی برنتانو و هوسرل به این امر تأکید می‌کرد که همه‌ی امور اینگونه هستند ما درواقع هیچ امری را از آن رو که هست، حبی، بغضی، امیدی، هراسی، دلهره یا وحشتی به آن پیدا نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که می‌نماید. پس ما درواقع دیگران را نمی‌شناسیم، ما دیگران را آنگونه که بر ما می‌نمایند، می‌شناسیم، نه آنگونه که هستند و این چه سودی دارد؟! هر موجودی «بود»ی دارد که مورد شناخت من نیست و «نمود»ی که من آن را می‌شناسم، اما خودم دیگر چنین نیستم و «بود» و «نمود» من کاملاً بر هم انطباق می‌یابد، پس برخوردی که با خودم دارم با برخوردی که با دیگران دارم متفاوت است، چرا که از دیگران به «بود» آنها پی نمی‌برم، اما از خودم، به «بود»م پی می‌برم.

بیان یک اشکال

البته دوستان توجه دارند که در اینجا می‌شود نقد کرد که این مثال‌ها همه درست است، ولی با این همه ممثل هنوز اثبات نشده به خاطر اینکه درست است که از مار نمی‌ترسم بلکه از آنچه مار می‌نماید می‌ترسم ولی آیا این حرف در باب عطش هم صادق است؟ من از آب واقعی سیراب یا از آنچه که به نظرم آب می‌نماید؟ اگر به نظر عرفی بخواهیم سخن بگوییم در اینجا مشکلی پیدا می‌شود، نمی‌خواهم بگویم سخن پدیدارشناسی رد می‌شود ولی لااقل به آن سادگی قابل اثبات نیست».

خب مشخصاً ایشان «پندار» و «پدیدار» را یک گرفته‌اند و «نمود» را در مقابل «بود» گرفته‌اند که برای پدیدارشناسـان «بود» که همان «حقیقت» است دسترس‌ناپذیر است. حال آیا واقعاً «پدیدار» و «پندار» یکی هستند؟

خـب بیاییـد این‌طور از مثال مولوی همان فیل در تاریکی شـروع کنیم که شـرحی از همان «هرکسی از ظن خود شد یار من/از درون من نجست اسرار من» است. مولوی می‌گوید که هر کسی به قسمتی دست زد، یعنی ادراک‌اش کرد و تجربه‌اش کرد و آنگاه چون ندیدند ره حقیقت فیل ره افسانه‌ی ستون و بادبزن و غیره زدند. آدم می‌گوید بله مولوی دارد درست می‌گوید، اما هوسرل که کمی حواس‌اش جمع است می‌گوید یک لحظه صبر کنید و رو به مولوی می‌گوید:

– «آقای بلخی، شما از کجا فهمیدید که فیل است؟ اتفاق که تاریک بود! شما هم انسانی هستید از جمله کل نفس ذائقه موت و انت بشـر ملئی، و دارای حواسـی محدود، پس از این حواس همچون همه پی به خود فیل نبرده‌اید؟! قطعاً از مرجعی دیگر همچون دل یا وحی دریافتید که فیل است و قبول دارید که با حواس ادراکی، شما نیز پیشاپیش درون آن اتاق تاریک‌اید؟ مولوی نیز طبعاً می‌گوید: «بله خب، از لونی دیگر است ادراکِ فرادرکِ ما. عرضم به حضور شما که ما

در دل انگور می را دیده‌ایم
در فنای محض شیء را دیده‌ایم
پیشتر از خلقت انگورها
خورده می‌ها و نموده شورها»

هوسـرل می‌گوید: «خب بعله، عجالتاً شـما را در پرانتز می‌گذاریم و می‌رویم سـراغ دوست آنگلوی‌مان جان لاک. آقای لاک آیا شما نیز در فنای محض شیء را دیده‌اید؟!»

لاک نیز طبعاً می‌گوید:

– «حاشـا و کلا، ما خیر سرمان آمپرسیستیم، بنده از تجربه‌ی ادراکی شروع کرده و هیچ گونه امری را فراسوی اینها منبع مشروع شناخت نمی‌دانم».

– «خب خیلی هم عالی. پس می‌گویید آنچه مستقیما تجربه می‌شود منبع است؟»

– « بلاشک»

– «خب مستقیم‌تر از همه چه چیزی تجربه می‌شود؟»

– «خب این طبیعت و درخت و این چیزها»

– «نه نشد، دقیقاً چه چیزشان؟»

– «خب دقیقاً که بگویم رنگ و بو و صدا و این چیزها»

– «یعنی با حواس پنجگانه؟!»

– «آفرین»

– «خب اینها خودِ چیزند یا رنگ و بو و صدای‌شان؟»

– «خب واضح است رنگ و بو و صدای‌شان»

– «یعنی خودشان نیستند؟ یعنی خودشان تجربه بشو نیستند؟»

– «ها! نه صبر کنید. ببینید این کیفیات حسی خب کیفیاتِ چیزی هستند، یعنی کیفیات اولیه‌اند و حاکی از کیفیات ثانویه‌اند که آنها خودِ چیز و جوهر هستند. چون این کیفیات اولیه مبتنی بر ذهن ما هستند و نموداند و نسبی‌اند، اینها یک سری مقوله مربوط به روانشناسی‌اند. علم واقعی طبیعت باید درباره‌ی کیفیات ثانویه باشد».

– «شما رسماً ما را گرفته‌اید؟!»

– «برای چه؟!»

– «اول آنجا می‌فرمایید که تنها منبع مشـروع شـناخت امپریا یعنی تجربیات اولیه اسـت بعد حرف‌تان خشک نشده دقیقاً می‌زنید زیرش و اولیه‌ترین تجربه‌ها را بی اعتبار می‌کنید! این جوهر از کجا آوردید اگر منبع اصلی، تجربه بود؟ این فرض این وسط چکاره است؟»

بعد رو به هیوم می‌گوید:

–«شما چه می‌گویید؟»

– «والا بنده هم پیش پای شما همین را داشتم می‌پرسیدم که ما که قرار بود امپریسیست باشیم این جوهر تجربه ناشدنی را از کجا در آوردیم؟ الان هم حقیقتاً به همه چیز مشکوکم».

حال هوسرل رو به آقای ملکیان می‌کند می‌گوید:

– «خب شما از کجا فهمیدید که مار است یا نخ است یا بلعکس؟»

– «خب اول زیر چشـمی دیدم که مار اسـت و از جا جسـتم و بعد که دقت کردم دیدم نخ است، به همین سادگی»

– «خب آیا با همان چشمی که مار دیدیدش دوباره نخ دیدیدش یا چشمی دیگر؟»

– «خب طبعاً با همان چشم»

– «یعنی در هر دو حالت دیدید؟ مثل اقای بلخی که با چشم دلی چیزی سکانس دوم را ندیدید و با همان چشم قبلی بود؟!»

– «بله خب»

– «یعنی به دید آمد و پدیدار شد؟ یعنی می توانیم بگوییم که اول کمتر پدیدار شد یعنی شما کمی دیدیدش و طبق پیش تصورتان آن تصویر کم را که زیرچشمی با چشم تان ادراک حسی کردید به مثابه مار قوام دادید و بعد که بیشتر با همان چشم دیدید نخ تقویم‌اش کردید؟ آیا این امکان بسته بود که اگر بیشتر نگاه می‌کردید ممکن بود بفهمید نخ هم نیست بلکه رگه‌ای از رنگ است مثلاً؟»

– «خب فکر کنم درست می گویید و این طور باشد، اما منظور نهایی تان؟»

– «منظورم این است که شما در هر دو حالت از عرصه پدیداری فراتر نرفته‌اید و ماجرا شدت و ضعف منظرگاه‌هایی بوده است که ادراک و تالیف کرده‌اید. چیزها همواره از منظری و از وجهی بر ما نمایان می‌شوند و ما آنها را تألیف می‌کنیم و به مثابه چیزی درک و فهم و تفسیرشان می‌کنیم. پس چیز نمی‌تواند بجز همین چیزی که ادراک می‌شود باشد که هم پس ادراک شدن‌اش چیزی باشد. تمایزی که شما بین «بود» و «نمود» و «باور» و «صدق» گذاشتید ناشی از یک فرض است که ما جماعت غربی به آن می‌گوییم «رئالیسم خام متافیزیکی» یعنی اینکه در نگرش خام طبیعی تصور کنیم که ما آیینه‌ای برای تصویر معوج چیزها در بطن واقعیت‌ایم که آنها را باید یا خدایی کمک‌مان کند که بفهمیم یا کلاً فرض بگیریم که هست دیگر اگرچه تجربه نمی‌شود ولی تجربه‌های که می‌شوند از آن‌اند!»

– «خب این طور باشد که دیگر هر کس چه بگوید راست است فرقی بین صدق و کذب مگر می‌ماند؟ یعنی بین خواب و توهم و ادراکات بیداری چه فرقی است؟»

– «مشکل این است که شما عرصه‌ی پدیداری را عرصه پندارهای ذهنی تصور کرده‌اید، پدیدار یعنی همان چیزی که مستقیم ادراک می‌شود. همینهایی که ادراک می‌شوند افقی را شکل می‌دهند که خود صدق و کذب و وهم و واقعیت درون آن آشکار می‌شوند. آقا جان بحث ساده است. توهم یعنی تألیفی از پرسکپتیوهایی که به‌نحو اغراق‌آلودی از حافظه و خیال چونان چیزی آشکار شده‌است که پرسپکتیوهای پدیداری بیشتر آن را نفی می‌کنند. اگر بر شما پدیدار نمی شد که نخ است از کجا می فهمیدید که پدیدار قبلی مار نبود؟! یعنی حکت بین وهم و واقعیت هم بین افق پدیداری دارد روی می‌دهد. به قول ارسطو هیچ خوابی نمی‌توانید ببینید مگر اینکه از چیزهایی حاصل آمده باشد که در گذشته ادراک کرده باشید و بر شما پدیدار شده باشد با تألیفی از خیال به نحو مشغوش و در هم ریخته‌ای تعیین شده باشند».

– «این طور همه چیز ذهنی نمی‌شود؟ عینیت تکلیف‌اش چه می‌شود؟»

– «ببینید این دوگانه‌ی عینیت و ذهنیت در این نسخه‌ای که شما دارید می‌گویید، محصول همان خطای آقای لاک بود که با تفکیک کیفیات به اولیه و ثانویه چیزی به اسم درون و بیرون درست کرد. دقیقا آنچه پدیدار می‌شد و تجربه می‌شد و آمپریک بود را به ساحت روانشناسی متعلق کرد و به ساحت عینیت جوهری را متعلق دانست که یک فرض خام متافیزیکی بود که تجربه‌ناپذیر بود. حال مشکل «انطباق» درست کرد که ما از کجا بفهمیم آنچه ادراک می‌کنیم با آنچه واقعاً هست منطبق است؟! در حالیکه آنچه ادراک می‌کنیم همان چیزی است که هست. انطباق با چه؟ نومونی اصلاً نیست که فنومن با آن منطبق باشد. جهان ما پیشاپیش همان اتاق تاریک است و هیچ فیلی با بجز از تعمیم تعاونی همین ادراک‌های کورمال قوام نداده‌ایم و اگر آقای بلخی می‌پرند و سط و می گویند پیشاپیش فیل است ایشان نیز یا خودشان دارند تعمیمی از ادراکات حسی‌شان را می‌گویند یا مَی خورده‌اند و از مصدری دیگر حقیقت را دارند می بینند که ما انکارش نمی‌کنیم، اثبات‌اش هم نمی‌کنیم!».

پارمنیدس: «آفرین! دو هزار و پانصد سال آزگار است که دارم داد می‌زنم که هستی و ادراک یکی است. امان از دو کسا.»

پایان اصل بحث

****

فرع بر اصل بحث (البته شطحیه است جدی نگیرید):

مولوی: «بله درست است من هم قانع شدم. البته اگر مراد بنده از فیل، «کلِ هستیِ نامتناهی» نباشد! اگر کل در عین خود–نشان‌دهندگی–اش در مجموع جزء‌های پدیداری خودَ را پنهان کند چه؟! عزت زیاد!»

هگل: «ای وَل!»

هایدگر: «ای وایِ من!»

هراکلیتوس: «صبر کنید ببینم! آن کل منم...»

یادداشت

انگلستان

مهران آبادی

اظهر من الشمس است که یک پاپاسی هم کف دستمان که نمی گزارند هیچ، یک انگی هم به لیفه ی تنبانمان گلگیر می کنند که گاو پیشانی سفید پیش مان می شود ریش سفید! اینقدر هم عقل بقدر اپسیلونی به کله داریم که خط و ربطش ندهیم به عالمی که بنا به تقسیم تلقی گری، اسمش را نهاده اند کائنات! همین کائنات، خودش برد وریتمی سـماواتی دارد که مثل فرم وهجای همه ی لغات متشابه ی دیگر، مارا دائم می کشاند به جاهایی، جنب ملکوت، نه از جنس اعلا که طاووس علیین را مکان باشد؛ بل اسفل السافلینی که ما تحتین اهرام حیات است.

بایـد، دهر العلومان عالـم روح وروان وماده اجماع کنند تا سـر ازسررشـته ی سکنات ورفتار این جماعت جمیـع الاحوالات در آورند که رمل شـان به کدام اسطرلاب کوک است!؟می دانم، از انواع خویش را......

که کارشـان در وادی شِگرد ،نخست، یافتن یک کلمه اسـت که بخورد به منشـاء منش وشیوه ی زیسـت مان که سر نخی گردد به توارد درونیات مان تا ازآن کلاف نخی بیرون درآورنـد به ریل قطاری که وصل اسـت به دوکـوی جهنم !آنقدر طویـل مطول که می مانی، انگشـت تعجب به جایی که این همه عرض وطول بوده ای وچرا نمی دانستی ؟! زهـی «در ابتـداء کلمه بـود.....» نــه وخیلی هم نـه! به‌ـم جـان در ابتداء انگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگگبود!

کلمات ،تاریخمندی شان، سوای شخصیت زیسـت شـان، در اقلیم مربوطه به وجوهی مرموز در آینده ی حیاتِ شان_هم_ وابسته اند؛ همان گونه که این تاریخمندی درعرض هم طی طریق داشته است.رشـد تدریجی فحـوای کلام در خوانش مکرر نفوسـی که اکنون نیستند و یقین هست خواهند شد، قد علم خواهند کرد وتنپوش آتی مفاهیم زیست آنها خواهند شد که غرض ومقصود نخستین کلمه سازان نه تنها اصلن نبوده که سهون نیز مسیری را پیموده اندکه معابر ناخواسته ی غریبی را هم پر کمرشان دوخته اند ودرست است که فرهنگ های لغت رسمی به درجه ی فهـم وکاربـرد زمانی خـاص به درج کلماتشان مفتخر می شوند؛ ولی پُر واضح از جنس مبرهن است که فرهنگ های لغت هم کهنه می شوند و تند تند آیندگان که لای شان را باز می کنند، ای اسـفا گویان، انگشت به سوراخ دهان، زیر دندان می گیرند که حیفا و اسفا......ها:

روزی بود وروزگاری بود مثلن ،شعر کوششی بود از سـر حـس وحرف وخیـال وعاطفه ومجال وآهنگ وشاعر منزلت دار مدام! واوسـت، همان که انگشت به زیر دندان داشت در سـوراخ دهان، متعجب که هیچ نمی یابد ونداند که چیست وچه بوده است این فقرات کلمات!

می خواهید بگویید نه؟!

خود به چشم خویشـتن بودم ومی دیدم که خیار های چنان سـبز بالنـگ، وقتی، تن به پوست کندن می سپردند ،هفت محله آنطرف تر، بوی شـان فاتح دماغ انفاس می شد_تو بخوان نوستالوژی بوی خیارسبز!_

آن روزها، هنـوز تراریخته ها به جان ومال وناموس_اینجا ناموس آن ناموس نیسـت چیزی در حدود خصوصی ترین منش علقه ی روحانی ست_شـبیه اختاپوسی، چندین وچنان دهشتناک سـرونگ نیانداخته بود که اکنون انداخته است ودارد چنان گاماس گاماس روح وروان وزبانمان را تغییر ماهیت می دهد که من مرده، بقای عمر شما بچسبید بـه ابدیت که ببینید که چشـم نمی خواهد چندان گشـاد که تراریختـه گی فرهنگ به حکم تیغ های بلدوزر چه شـخصی برند به نام نامی انقراض!

معرفی کتاب

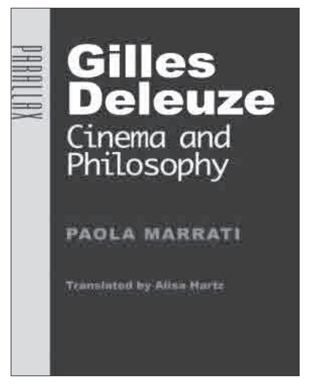

ژیل دولوز: سینما و فلسفه

پائولا ماراتی
مترجمان: مهرداد پارسا، فائزه جعفریان
ترجمه شده
ناشر: نشر شوند